

امیر اکبری

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

دلایل ظهور علویان در طبرستان و برخورد با طاهریان

چکیده

طبرستان، به جهت موقعیت خاص جغرافیایی خود، پس از فتوحات اعراب مسلمان در ایران، هم‌چنان تا سال‌ها فتح نشد و از هرگونه تهاجمی در امان ماند. عدم نظارت و سلطه‌ی امویان و خلفای آغازین عباسی بر این منطقه سبب شد تا طبرستان پناهگاهی برای مخالفان خلافت و به ویژه علویان قرار گیرد. حضور علویان در این سرزمین و معاشرت با مردم محلی، زمینه‌های گروش به اسلام و به ویژه علاوه‌مندی به سیرت علوی را در میان مردم طبرستان گسترش داد. ظلم و ستم مازیار حکمران ملی طبرستان باعث قدرت‌یابی طاهریان بر طبرستان شد. پس از گذشت مدتی از حکمرانی طاهریان، ظلم و سخت گیری‌های حکمرانان آن و نمایندگان آنها از جمله محمدبن اوس و جابرین هارون بر مردم منطقه‌ی کلار و چالوس چندان سخت آمد که زمینه‌های یک قیام مردمی بر ضد طاهریان را نیز فراهم ساخت. اشتیاق مردم به جانب علویان که سیرت مسلمانی را با سادات می‌دیدند سبب گرایش به حسن بن زید و انتخاب او به حکمرانی طبرستان شد. حسن بن زید ملقب به داعی کمی در سایه حمایت مردم، سلطه‌ی طاهریان و حکمرانان محلی را در هم شکست و نخستین حکومت علوی را در سرزمین طبرستان برقرار ساخت.

کلید واژه:

قدرت‌یابی علویان، طاهریان، طبرستان، حسن بن زید، عباسیان.

مقدمه

مسلمانان در زمینه‌ی فتوحات خویش بسیاری از سرزمین‌های قابل دسترس را فتح کردند. طبرستان تنها منطقه‌ای از ایران بود که به جهت موقعیت خاص جغرافیایی، کوههای بلند و جنگل‌های انبویه به همراه راههای تنگ و باریک و آب و هوای م Roberto که چندان سازگار برای اعراب نبود از فتح اعراب در امان ماند. عدم نظارت و سلطه‌ی امویان و خلافای آغازین عباسی بر این منطقه سبب شد تا طبرستان پناهگاهی برای مدعیان و مخالفان خلافت عباسی به حساب آید. سادات علوی از جمله کسانی بودند که پس از شکست قیام‌های علوی به آن دیار پناه برdenد. این معاشرت و همنشینی بومیان زرتشتی با مسلمانانی از خاندان پیامبر(ص) آغاز آشنایی با اسلام و سیرت علوی بود که در آینده‌ای نه چندان دور آنها را شیفته‌ی خصلت علویان کرد. در این منطقه تا زمان مامون برخی حکومت‌های محلی مانده از عهد ساسانی قدرت را در دست داشتند.

(کسری: ۱۳۵۷، ۳۷)

در زمان هارون، قارن پسر ونداد هرمز و شهریار پسر شروین برای جلوگیری از شورش، به عنوان گروگان در بغداد به سر می‌برند. اما بعد از برقراری آرامش در این ناحیه به مناطق خود بازگردانده شدند. در زمان مامون نیز حکومت دو شهر از نواحی طبرستان به مازیارین قارن از اولاد ونداد سپرده شد. (فرای: ۱۳۶۳، ۱۷۸). مازیار از بازماندگان سوخرایکی از شاهزادگان ساسانی بود (خواند میر، ۱۳۵۴، ۲۲۶۶).

هنگامی که وی به عنوان جانشین پدر بر قسمتی از طبرستان حکومت یافت، بین او و اسپهبد شهریارین شروین اختلافاتی بروز کرد و این امر سرانجام به جنگ و فرار مازیار به نزد مامون منجر شد. مازیار به وساطت یکی از دوستان خود به نام عبدالبن سعید الحرشی در پیش مامون پذیرفته شده و به وسیله‌ی او اسلام آورد. هنوز چند ماهی از اقامت مازیارین قارن در خدمت خلیفه نگذشته بود که اسپهبد شهریارین شروین درگذشت و فرزندش شاپورین شهریار که قدرت را به دست گرفته بود، ظلم و ستم بر مردم را در پیش گرفت. مردم طبرستان از بیدادگری او به مامون شکایت کردند و او دو تن از سرداران خویش را برای سرکوبی شاپورین شهریار فرستاد و چون کاری از پیش

نبردنده، منجم خلیفه برای آرام کردن طبرستان مازیار را به وی معرفی کرد. بنابراین مامون مازیار را به حکومت طبرستان گماشت (ابن اسفندیار: ۱۳۶۳، ۲۰۹). مازیار در مدت اندک، پیروان زیادی را به گرد خود جمع نمود و توائیست بر شاپورین شهریار پیروز شود. افزایش قدرت او در منطقه طبرستان به همراه اعمال خود سرانه، باعث مخالفت و رنجش گروهی از بزرگان از وی شد. سیاست‌های مازیار در طبرستان که خود را شاه آن‌جا معرفی کرده بود (REKAYA) آن چنان مردم را به تنگ آورد که نمایندگان آنها در بغداد شکایت خود را طی قصیده‌ای به خلیفه عرضه داشتند (ابن اسفندیار: ۱۳۶۳، ۲۱۵-۲۱۲). جریان این ستم‌گری‌ها در گرایش مردم به سوی اسلام بی‌تأثیر نبوده است. معتقدم که عصیان مازیار را نه تنها بر ضد ظاهربایان بلکه بر ضد خود و حتی اسلام می‌دید، عبدالبن طاهر حاکم خراسان را مامور سرکوبی او کرد (مرعشی: ۱۳۶۸، ۶۶-۶۵؛ ابن اسفندیار: ۱۳۶۳، ۲۱۹).

لازم به ذکر است که طبرستان از جمله مناطقی بود که مامون اداره آن را به انضمام حکومت خراسان به ظاهربین حسین واگذار کرده بود. (اصفهانی: ۱۳۶۳، ۲۰۵) اما حکومت محلی مازیار در طبرستان چندان فرصتی را در اختیار ظاهربایان برای تداوم نفوذ در این منطقه فراهم نساخته بود. قیام مازیار و مخالفت خلیفه و نیز مردم منطقه از بیدادگری‌های وی شرایط مطلوبی را در اختیار عبدالله‌بن طاهر حاکم خراسان گذاشت تا به بسط نفوذ قدرت خود در مناطق شمالی ایران اقدام نماید. عبدالله لشکری را به همراه عمومی خود، حسن‌بن حسین به طبرستان فرستاد. خلیفه نیز سپاهیان بسیاری را به فرماندهی محمدبن ابراهیم به کمک او اعزام کرد. عبدالله‌بن طاهر برای تقویت نیروهای خود، خیان‌بن جبله را نیز با چهار هزار تن به قومس فرستاد و آنها مرتب با عبدالله در نیشابور مکاتبه می‌کردند (REKAYA: 186).

بدین شکل این سپاهیان به سرعت، بسیاری از مناطق طبرستان را تصرف کردند. در این میان مردم طبرستان که از اقدامات مازیار دل خوشی نداشتند به سپاهیان ظاهربایان پیوستند (ابن مسکویه: ۱۹۹۷، ۲۴۶؛ ابن اثیر: ۱۳۵۱، ۱۳۴۶، ۱۱/۱۳۴)، سرانجام خیانت کوهیار برادر مازیار که ارتباطی با ظاهربایان پیدا کرده بود (بلذری: ۱۳۴۶، ۱۹۰) و همچنین توائیسته بود دست خطی از عبدالله مبنی بر واگذاری قسمتی از طبرستان به او دریافت کند (طبری: ۱۳۶۹، ۱۳۵۹/۰۵؛ ابن اثیر: ۱۳۵۱، ۱۱/۱۳۴) سبب شد تا مازیار با نقشه‌ی او و بدون جنگ، اسیر

سپاهیان عبدالله شود. ثروت و غنایم زیادی که از جنگ با مازیار نصیب سپاه عبدالله شده بود به نیشابور حمل گردید (الیون و الحدائق، ۱۹۷۲، ۵۱۲) و خود مازیار به نزد معتصم فرستاده شد. به هر حال بعد از قیام مازیار و رفع تهدید برخی حکام محلی، طاهریان به توسعه نفوذ خود در طبرستان پرداختند و این آغاز سلطه‌ی کامل طاهریان بر این منطقه بود. اهمیت منطقه‌ی طبرستان برای طاهریان چنان بود که پس از این مهمترین اعضای این خاندان پیش از رسیدن به حکومت یا کسب مناصب مهم‌تر در خراسان، حکمرانی منطقه‌ی طبرستان را داشته‌اند. حاکمان طاهری طبرستان به ترتیب عبارت بودند از:

۱- حسن بن حسین فرمانده سپاه عبدالا... که مامور سرکوبی سورش مازیار بود. وی سه سال و چهار ماه در طبرستان حکومت کرد. ۲- طاهر بن عبدالله بن طاهر که یک سال و سه ماه حاکم طبرستان بود و بعد از آن به عنوان جانشین پدرش عبدالله حاکم خراسان شد. ۳- محمد بن عبدالله بن طاهر که هفت سال حاکم طبرستان بود و در سال ۸۵۱/۵۲۳ هـ به دنبال مرگ اسحاق بن ابراهیم، مناصب طاهریان در بغداد را بر عهده گرفت. ۴- سلیمان بن عبدالله ابتدا برای سه سال حاکم طبرستان بود و در سال ۵۲۰ هـ طاهر بن عبدالله از طرف خود محمد بن عیسی را بر حکومت طبرستان فرستاد که برای مدتی با رعایت عدالت امور آنجا را اداره می‌کرد. در سال ۲۴۳ هجری قمری، بار دیگر سلیمان بن عبدالله به حکومت طبرستان منصوب شد و در زمان وی بود که علویان در طبرستان قدرت را به دست گرفتند.

۱- چگونگی نفوذ علویان در طبرستان

مورخان در رابطه با چگونگی نفوذ خاندان علوی در منطقه طبرستان اختلاف نظر دارند. اما همگی اذعان دارند که طبرستان به جهت موقعیت خاص اقلیمی خود همچنان پایگاه مناسبی برای حضور و اختفاء علویان به حساب می‌آمد. قیام یحیی بن عبدالله بن حسن بن علی به سال ۱۷۵ هـ در زمان خلافت هارون را نخستین نشانه‌ی آشکار حضور علویان در منطقه طبرستان به حساب می‌آورند. این آشنایی و ارتباط با علویان به عنوان پرچمداران مخالف خلافت، در توجه مردمان این ناحیه و کسب آگاهی و شناخت آنها از

سادات و تلاش آنها برای سپردن قدرت و حکومت علویان در آینده بی تاثیر نبوده است. پس از قیام محمد نفس زکیه در سال ۱۶۹ ه پیروانش مورد تعقیب و آزار شدید قرار گرفتند. یحیی از جمله کسانی بود که در سرزمین دیلم طرفدارانی پیدا کرده بود و مردم را به امامت خویش فرا خواند. مردم با علاقه مندی بسیار دعوت وی را پذیرفتند و حتی وی را فرمانروای دیلم خواندند. (طبری: ۱۳۶۹، ۶/۱۷۶) بالا گرفتن قیام یحیی سبب شد که هارون الرشید، فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار سپاهی عازم طبرستان کند. (همانجا؛ اصفهانی: ۱۳۴۹، ۳۰۲)

فضل با درایت و درک این واقعیت که جنگ با یحیی بن عبدالعزیز ویژه هنگامی که حمایت‌های گسترده مردمی همراه وی باشد بی‌ثمر است، بنابراین در صدد جلب نظر یحیی برای تسلیم شدن برآمد. فضل به خوبی می‌دانست که کار جنگ با یحیی به جهت موقعیت اقلیمی منطقه، بسیار طولانی خواهد شد، بنابراین با شخصیت موجهی که خود داشت به شرط گرفتن امان نامه به دست خط هارون، وی را متقدعاً به تسلیم شدن کرد. (طبری: ۱۳۶۹، ۷۶) هر چند هارون به عهد خود وفا نکرد و با توطئه‌ای سرانجام یحیی را به شهادت رساند (همو: ۴۵۳) اما بی‌شك انتشار خبر شهادت یحیی برای مردمی که به وی دلبسته بودند سبب بیزاری بیشتر از عباسیان و آمادگی آنها برای گرایش به علویان بوده است. از این جهت قیام یحیی را باید نخستین حرکت اجتماعی و دینی در جلب اعتماد مردم دیلم و طبرستان به سوی قیام آتی علویان در این ناحیه دانست. (خضری: ۱۳۷۵، ۴۳)

حضور گسترده‌ی علویان را در این منطقه، برخی از تاریخ نویسان به زمان خلافت مامون نسبت می‌دهند. مساله‌ی ولایت عهدی امام رضا(ع) و حضور ایشان در مرو نیز زمینه‌ی حرکت بسیاری از علویان به سوی سرزمین ایران شد. یکی از اهداف مامون در زمینه‌ی دعوت امام رضا(ع) جلوگیری از شورش‌های گسترده‌ی علویان در امپراتوری اسلامی و تجمع آنها در منطقه خراسان بود تا کنترل و مراقبت بیشتری از آنها داشته باشد. (اکبری: ۱۲۸۴، ۳۴)

مساله‌ی ولایت عهدی، بسیاری از علویان را به حضور در کنار خویشاوند خود علی بن موسی(ع) و حضور در مرو راغب می‌ساخت. در این مهاجرت طولانی برخی از آنان در سرزمین‌های دیگر با مردمان محلی آمیختند و در آنجا مقیم شدند و یا با شنیدن خبر

شهادت امام به مناطقی دوردست پناه برداشت. چون گروهی از علوبیان نسبت به مکر و حیله‌ی مامون و شهادت امام رضا(ع) اطلاع یافتند و «هر جا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند.» (آملی: ۱۳۴۸، ۸۴)

رونده مهاجرت علوبیان به منطقه‌ی طبرستان بعد از شهادت امام رضا(ع) شتاب بیشتری به خود گرفت. سخت‌گیری‌های متوكل خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ه) و شکنجه و آزار علوبیان باعث حضور گسترده‌ی آنها در منطقه‌ی طبرستان که محلی امن و غیر قابل دسترس بود گردید. معاشرت علوبیان با مردم ناحیه طبرستان به مرور موجب اشتیاق و گرایش مردم به سوی آنها شده بود. به گونه‌ای که مردم هر وقت یکی از سادات را می‌دیدند، می‌گفتند: «آن‌چه سیرت مسلمانی است با سادات است.» (ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۲۲۸) وضع اختصاصی طبرستان به همان اندازه که برای پذیرش پناهندگان علوی، مامنی مناسب بود، قیام آنان را در این ناحیه، به وقت مناسب نیز تسهیل می‌کرد.

(حکیمیان: ۱۳۶۸، ۷۵)

۲- طاهریان در طبرستان و قیام علوبیان

در بررسی عوامل قیام مردم طبرستان و اصرار آنان برای کسب رهبری علوبیان، بیش از هر چیز می‌بایست به عملکرد والیان طاهری در این منطقه اشاره کرد. تسلط بلا منازع حکام طاهری در طبرستان موجب ظلم و ستم عمال آنها بر مردم می‌شد. این ستم‌ها بیشتر در زمان سلیمان بن عبدالله والی طبرستان صورت گرفت. او که از جانب برادرش طاهر بن عبدالله حاکم خراسان حکومت تمامی طبرستان را به دست گرفته بود در جرجان اقامت داشت و اداره‌ی امور طبرستان را کاملا در اختیار نایب و پیشکارش، محمدبن اوس بلخی گذاشته بود. محمدبن اوس به همراه فرزندان جوانش که به شکلی، تمامی اختیار را در طبرستان داشتند راه ستم بر مردم را در پیش گرفته بودند. به گونه‌ای که مردم «از ظلم و ناجوانمردی محمدبن اوس به ستوه شدند» (ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۳۲۸) محمدبن اوس خود در رویان می‌نشست و پرسش احمد را به حکومت چالوس و کلار نشانده بود. ظلم و ستم او بر مردم تا آن حد رسیده بود که مردم، املاک و ثروت‌های خود را رها کرده و به ولایت دیگر می‌رفتند. همچنین در رویان سالی سه بار خراج می‌ستاندند «یکی برای محمدبن اوس و یکی برای پسرش و یکی برای مجوسی

وزیرش» (مرعشی: ۱۳۶۸، ۶۷؛ ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۲۲۴) اقدامات محمدبن اویس به همراه ستم نماینده محمدبن عبدالله... حاکم بغداد در تصرف املاک عمومی، روند مخالفت و شورش مردم را بر ضد نمایندگان طاهری تسريع کرد.

اقدام دیگری که به شورش مردم طبرستان منجر گردید باز هم به رفتار ناشایست نماینده محمدبن عبدالله طاهری شرطه و حاکم بغداد در منطقه طبرستان مربوط می‌گردد. نقش وی در طبرستان نیز به برخورش با یکی از علویان مربوط می‌گردد زیرا محمدبن عبدالله در سال ۲۵۰ هجری، شورش یکی از علویان به نام یحیی بن عمر طالبی را به همراه زیدیان هواخواهش، در کوفه سرکوب کرد. (اعشری: ۱۳۶۲، ۴۸)

یحیی بن عمر از اولاد امام حسین(ع) در کوفه خروج کرد و مردم را به «الرضا من آل محمد(ص)» دعوت کرد. وی موفق شد با بیرون کردن حاکم آن جا پیروان زیادی را به دور خود جمع کند. گسترش قیام او موجب بیم خلیفه از جنبش عمومی علویان گردید، بنابراین محمدبن عبدالله، حاکم بغداد را بر آن داشت تا سپاهیانی را برای سرکوبی وی گسیل نماید. وی عموزاده‌اش محمدبن حسین بن اسماعیل را که پیش از این حاکم فارس بود (طبری: ۱۳۷۱، ۱۴۶۰۳۴)، با نیروهای بسیار به کوفه اعزام کرد. بعد از سرکوبی شورش که به زحمت زیاد موفق به انجام آن کار شدند و کشنن یحیی بن عمر سر او را به بغداد آورندند. ظاهرا کشنن یحیی آسودگی خاطر خلیفه و طرفدارانش را فراهم آورد. زیرا گروه زیادی به نزد محمدبن عبدالله... می‌رفتند و او را بدین پیروزی که نصیبش شده بود تبریک می‌گفتند. (اصفهانی: ۱۳۴۹، ۵۹۵) اما یکی از بنی هاشم به او گفت: «تو را به چیزی تهنیت می‌گویند که اگر پیامبر(ص) زنده بود، بدان تعزیت داده می‌شد.» (یعقوبی: ۱۳۷۱، ۲۵۳۰)

ظاهرا این سخن بر محمدبن عبدالله... بسیار گران آمد چرا که بعد از این واقعه دستور داد خواهر و زنانش به خراسان حرکت کنند و خود گفت: «در هیچ خانه‌ای سر کشته‌ای از کشتگان این خاندان نرفت جز آن که نعمت از آن خانه بیرون شد و دولت از آن جا رخت برپست.» (اصفهانی: ۱۳۴۹، ۵۹۵) اگرچه از آن پس شعرها در رثای یحیی بن عمر شعرها سروندند (ابن طقطقی: ۱۳۶۷، ۳۲۳؛ اصفهانی: ۱۳۴۹، ۶۱۳)، ولی خلیفه به پاس خدمات محمدبن عبدالله... املاک وسیعی در طبرستان را به او بخشید (طبری: ۱۳۷۱، ۱۴۶۱۳۲) و این سرآغاز ستم بیشتر طاهریان و نمایندگان آنها بر مردم طبرستان بود. کشنن یحیی، اگرچه

موجب بدینی علوبان نسبت به خاندان طاهری شد (ابن طقطقی: ۱۳۶۷، ۳۲۳، این اسفندیار: ۱۳۶۶، ۲۲۸) اما اقدام خلیفه مستعین در بخشش زمین‌های بسیار از اقطاعات خویش در منطقه کلار و چالوس قسمتی از پاداشی بود که به پاس برخورد قاطع با علوبان می‌باشد نصیب محمدبن عبدالعزیز شد. بسیاری از ساداتی که در جریان قیام یحیی جان سالم به در برده بودند به دنبال یافتن محلی امن به سوی کوه‌های شمالی عجم گریختند و سرانجام در طبرستان مستقر گردیدند. (ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۲۲۸) از این رو می‌باشد میان اقدامات نمایندگان طاهری در منطقه طبرستان و آمادگی سادات علوی برای همراهی قیام مردمی و تشکیل یک حکومت علوی در آینده نزدیک، ارتباطی منظم برقرار کرد.

اقدامات محمدبن عبدالله برای اداره زمین‌های اهدایی خویش در طبرستان به همراه ظلم و ستم پیوسته حاکم طاهری طبرستان دلایل شورش عمومی مردم و بیزاری آنها از سلطه خاندان طاهری بر این منطقه را بیشتر نمایان می‌سازد. محمدبن عبدالله حاکم بغداد برای رسیدگی به اراضی خود کاتب‌ش - جابرین هارون - را که مسیحی سخت‌گیری بود به طبرستان گسیل داشت. جابرین هارون در برخورد با مردم این منطقه با توجه به ستم‌های پیشین محمدبن اوس نماینده سلیمان بن عبدالله حاکم طاهری طبرستان منصفانه نبود. او بسیاری از بیشهزارها و مزارع عمومی این ناحیه را برخلاف مخالفت‌های صاحبانش به اقطاع ارباب خود محمدبن عبدالعزیز درآورد. (میرخواند: ۴۸۳، ۱۳۷۵)

اقدام وی در تصرف زمین‌های عمومی منطقه که مردم از آن زمین‌های جنگلی برای تهیی هیزم و چراگاه گوسفندان خود استفاده می‌کردند با مخالفت‌های مردم همراه شد. از سوی دیگر اراضی و اقطاعاتی که خلیفه به محمدبن عبدالله داده بود جزو قلمرو پادوسیان به حساب می‌آمد. محمد و جعفر پسران رستم که از مردم بانفوذ چالوس بودند، از سوی عبدالله بن ونداد امید، حاکم پادوسیان، کلار و چالوس را اداره می‌کردند. فرزندان رستم که در دستگیری و حمایت از منافع مردم به نام بودند جهت دفاع از تصرف زمین‌های عمومی همراه با مردم منطقه به مقابله با جابر پرداختند بدین شکل خودسری‌های نایبان طاهری (محمدبن اوس و جابرین هارون) به شورش عمومی مردم کلار و چالوس منجر گردید. جابر از ترس جان خویش به نزد سلیمان بن عبدالله والی

طبرستان فرار کرد. پسран رستم بعد از این پیروزی به علت ترس از واکنش محمدبن اووس و سپاهیان وی در منطقه سعی کردند که همسایگان دیلمی را متخد خویش کنند. آنها نیز چون از دست اندازی‌های تجاوز کارانه محمدبن اووس در نواحی مرزی ولايت خویش ناخرسند بودند و همچنین به جهت داشتن زمینه‌های ضد خلافت و نیز نارضایتی از حکام طاهری که توسط علویان بر آن دامن زده می‌شد حاضر به همکاری با شورشیان طبرستان شدند. این اتحاد نه تنها مقابله با طاهریان، بلکه عصیان بروضد خلیفه عباسی به حساب می‌آمد که دیگر اجتناب‌ناپذیر بود. (حکیمان؛ ۱۳۶۸، ۷۵)

تضاد منافعی که پسran رستم با عوامل دست نشانده‌ی محمدبن اووس در منطقه‌ی کلار و چالوس پیدا کرده بودند به همراه ظلم و بیداد نمایندگان طاهری در ستادن خراج‌های ناعادلانه، دامنه‌های شورش و اعتراض‌های مردمی را گسترش داده بودند. محمد و جعفر پسran رستم تصرف چراگاه‌های عمومی مردم توسط جابر نماینده‌ی محمدبن عبدالـ... را وسیله‌ای برای درگیر کردن مستقیم مردم منطقه در جریان شورش قرار دادند. واکنش عمومی مردم برای دفع ظلم و ستم، هدف و جهت دیگری پیدا کرده بود چنان‌که فرمانروایان محلی پادوسیانی نتوانستند از آن به نفع خود بهره ببرند، بنابراین تسلیم خواسته‌های عموم و اراده آنان برای تعیین سرنوشت خود گردیدند. (صالح پرگاری؛ ۱۳۷۸، ۱۳۱؛ اکبری؛ ۱۳۸۴، ۳۴۴)

در ک و خامت اوضاع از سوی عموم مردم و نگرش دیرینه‌ی آنان که «به هر وقت، تظلم پیش سادات می‌برند» (آملی؛ ۱۳۴۸، ۸۷) سبب گردید تا سرانجام نظر آنها به سوی علویان منطقه که در دیده عامل صاحب حرمت و عامل وفاق بودند جلب گردید. همزمان با این تحولات تشیع در آمل و مشرق طبرستان یعنی منطقه استرآباد و گرگان طرفداران زیادی پیدا کرده بود.

۳- گرایش مردم به علویان و واگذاری حکومت طبرستان به آنها

قاسم‌بن ابراهیم الرسی علوی (متوفی ۲۴۶ ه) در رویان و کلار، مذهب زیدیه را تبلیغ می‌کرد. (فرای؛ ۱۳۶۳، ۱۷۹) شاگرد وی جعفر بن محمد النیروسی از مردم نیروس رویان نیز در آشنایی مردم منطقه با اندیشه‌های علوی نقش مؤثر داشته است. همزمان با تبلیغ چنین نگرش‌هایی که آشکارا سنتیز با خلافت سنت مذهب عباسی در اعتقاد آنها

مشهود بود، می‌توانست برای مردم طبرستان که خود را آماده برای مقابله با دشمنان طرفدار خلافت کرده بودند، بسیار مختنم و تنها چاره برای یاری گرفتن از آنها و پیوستن به جمع علوبیان به حساب آید. آنها از سید محمدبن ابراهیم علوی که ساکن رویان و مرد وارسته و مورد تایید همگان بود خواستند تا بیعت آنها را پذیرد و به رهبری در محاربه با طاهربیان قیام کند و گفتند: «مگر به برکات تو این ظلم را خدای از ما بردارد» (ابن اسفندیار: ۱۲۶۶، ۲۲۸) هم‌چنین با اعتقاد و ایمان به سید محمد اعلام کردند:

«مقتدای اهل اسلام همیشه شما و آباء و اجداد شما بودند ما می‌خواهیم که سید عالی را از آل محمد بر خود حاکم گردانیم تا در بین ما به عدالت سلوک نماید. چه باشد که بر تو بیعت کنیم تا به برکت تو ظلم مندفع گردد. سید محمد فرمود مرا اهلیت این کار نیست اما مرا دامادی هست در ری مردی شجاع و کافی و حریبها دیده و وقایع بسیار پس و پشت انداخته است. اگر راست می‌گویید کس بفرستم تا او بباید و به مدد قوت شما کاری پیش گیرد تا به مقصود برسید ... مردم مذکور ممنون گشتد و قبول کردند که چون سید بدین دیار برسد ما بر قدم مبارک او سر و جان فدا می‌گردانیم» (مرعشی: ۱۳۶۸، ۱۲۹)

بعد از عهد و پیمانی که بین عبدالبن ونداد امید نماینده‌ی مردم با محمدبن ابراهیم بسته شد و تعهد مردم طبرستان در حمایت از علوبیان، سید محمد کیا، دبیر سید محمد ابراهیم نامه‌ای به نزد حسن بن زید بن اسماعیل از نوادگان امام حسن(ع) فرستاد. حسن بن زید بعد از اطمینان از طرفداری مردم طبرستان، عازم رویان شد و در بیست و پنجم رمضان سال ۲۵۰ هجری، بسیاری از روسای کلار و رویان با او بیعت کردند و به او لقب «داعی‌الخلق‌الحق» یا داعی کبیر دادند. (طبقش: ۱۳۶۸، ۱۸۵)

حسن بن زید با بیعت آغازین کار خود را به سرعت پیش گرفت چندان که مبلغان و داعیانی به شهرهای اطراف فرستاد. علی بن اوس حاکم کجور از شهر گریخت و داعی در کجور که شهر بزرگ آن نواحی بود بعد از پایان نماز عید، برای خود بیعت گرفت و با خواندن خطبه‌ای بلیغ، مردم را به اطاعت از کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) فرا خواند و بر امر به معروف و نهی از منکر ترغیب کرد. با این دعوت همگانی بسیاری از اعیان دیلم نسبت به وی اظهار فرمانبرداری کردند. گمان می‌رود استقبال عمومی از دعوت داعی کبیر آن چنان بوده است که حسین بن محمد حنفی عالم اهل سنت در شهر چالوس

اجازه داد تا فرستادگان داعی در مسجد جامع شهر مردم را به نهضت فرا خوانند (پرگاری: ۱۳۲۸، ۱۳۲۳)

داعی (حسن بن زید) در برخوردهای مکرر، دسته‌های سپاه طاهری را شکست داد و سرانجام به آمل رفت. آمل مهم‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر طبرستان، محل منازعه‌ی اولین جنگ بزرگ بود. محمدبن اوس به فرمان سلیمان بن عبدالله برای مبارزه با او عازم آنجا شد در این جنگ محمدبن اوس شکست خورد و به ساری گریخت. فتح آمل پیروزی‌های بعدی داعی را تسريع کرد. فتح شهرهای مختلف سبب شد تا وی حکومت شهرهای مختلف را به علوبیان بسپارد. اهل آمل چون سید محمد ابراهیم را به عنوان حاکم مطالبه کردند. داعی «فرستاد و او را از رویان بیاورد و آمل را بدو سپرد» (مرعشی: ۱۳۶۸، ۱۳۲۱)

در جنگ‌هایی که میان محمدبن اوس و داعی در آمل و ساری روی داد، مرتب این شهرها دست به دست می‌گشت. (ابن اثیر: ۱۳۵۱، ۱۱/۲۹۸؛ ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۲۳۵-۲۳۱) شکست و پیروزی نصیب هر دو گروه می‌شد. حمایت گسترده‌ی مردم باعث شد تا در نبرد اول با شکست محمدبن اوس، آمل به تصرف نیروهای داعی درآید. در نبرد دوم داعی کبیر از نیروهای طاهری شکست خورد در حالی که داعی آماده فتح ساری شده بود از نیروهای سلیمان بن عبدالله... که وی را غافل‌گیر کردند، شکست خورد اما به جهت آن که در این جنگ پسر محمدبن اوس به نام احمد کشته شد، این پیروزی بر سلیمان بسیار ناگوار آمد. طاهریان خراسان به دنبال چاره‌جویی برای علوبیانی که موقعیت آنها را در طبرستان چار آشوب کرده بودند، لشکری عظیم به همراه رجال نظامی از خراسان به سوی طبرستان روانه کردند. حملات بعدی سلیمان با هماهنگی قارن بن شهریار باوندی صورت گرفت. وی حتی از محمدبن عبدالله حاکم بغداد نیز کمک گرفت.

تلash سلیمان برای برقاری اتحادی بزرگ بر ضد علوبیان سبب می‌شد تا این پس دفاع داعی کبیر در مقابل طاهریان پیچیده و دشوارتر گردد. طاهریان در ایجاد ارتباط و تبادی با سران و حکام محلی و ترغیب آنها در مخالفت و ایجاد شورش علیه داعی کبیر تلash بسیار کردند. وهسودان حاکم جستانی، آشکارا از باری داعی روی برتابفت و فنه بن ونداد امید از سران محلی آمل و یاران اولیه داعی بیعت خویش را با او شکسته تمرد

اختیار کرده بود. در چنین اوضاع آشفته‌ای روزنه‌ای از امید برای داعی گشوده شد و چهار هزار دیلمی بر اثر مرگ مشکوک و هسودان به داعی کبیر پیوستند.

با رفع مشکل و هسودان خیانت فنه بن ونداد امید از پشت سر، همچنان داعی را نگران ساخته بود. اما چون نتوانست وی را به همکاری با خود متلاعده کند یاران خویش را فرستاد تا او را از پای درآورند. داعی دیگر نگران وضعیت پشت سر خویش نبود زیرا توطئه‌ی دیگر سلیمان برای اتحاد با دیلمیان توسط وی خنثی شده بود چنان که سلیمان دو نفر نماینده همراه با نامه و هفت هزار دینار زر و جامه‌های بسیار نزد خورشید فرمانروای دیلم فرستاد تا شاید وی بتواند دیلمیان را از همکاری با داعی منع کند، اما دستگیری این دو نفر توسط یاران داعی سبب ناکامی سلیمان گردید. برای داعی دیگر جای درنگ باقی نماند. وی برای جلوگیری از خطرات احتمالی و منع اتحاد دشمنانش به سوی ساری شتافت و در محلی به نام چمنو پس از تحمل تلفات بسیار، قوای دشمن را شکست داد و در سال ۲۵۱ هجری، شهر ساری را بار دیگر در اختیار گرفت و برای فتح تمامی طبرستان تلاش کرد. اسپهبد قارن بن شهریار باوندی که در طول این مدت به نیروهای سلیمان بن عبده... طاهری کمک می‌کرد، پس از پیروزی‌های داعی عذرخواهی کرد و فرزندان خویش را به عنوان گروگان و تضمین رفتاوش به نزد داعی فرستاد، توطئه‌های داخلی و خطر سلیمان بن عبدالله، همچنان داعی کبیر را نگران ساخته بود. از همین رو سید حسن عقیقی علوی را به حکومت ساری نشاند (پرگاری: ۱۳۷۸، ۱۳۶۶) و پس از فرو نشاندن شورش دیگر، حاکم باوندی و بعضی دیگر از وابستگان طاهریان سرانجام در جنگ نهایی که به سال ۲۵۳ هجری، میان داعی و سلیمان بن عبدالله و تمامی طرفداران او انجام گرفت سپاه طاهری آن چنان شکستی خورد که دیگر عزم طبرستان نکرد. عده‌ی بسیاری از نخبگان و رجال طاهری در این جنگ کشته شدند. حتی سلیمان بن عبدالله در این جنگ، زن و فرزند خویش را رها و فرار اختیار کرد. او در استرآباد برای داعی نامه‌ای نوشت و با روحیه‌ای که از وی سراغ داشت آزادی خانواده‌اش را خواستار شد. چون این نامه به داعی رسید، خانواده‌ی او را با احترام به نزدش فرستاد. (این اسفندیار: ۲۴۲، ۱۳۶۶)

این جنگ وداع طاهریان با طبرستان بود. در این زمان سلیمان با سرودن اشعاری در حسرت از دست دادن موقعیت خود در طبرستان این منطقه را به سمت خراسان ترک

کرد. (همو: ۲۴۳) برخلاف سخن ابن خلدون که سلیمان بن عبدالعزیز به علت گرایش یه تشیع و به اختیار خود از طبرستان عقب نشست. (ابن خلدون: ۱۳۶۶، ۲/۴۴۳) ولی از دست دادن سیزده میلیون درهم درآمد که از ناحیه‌ی طبرستان هر ساله عاید امیر خراسان می‌شد، برای طاهریان بسیار ناگوار بود. (ابن اسفندیار: ۱۳۶۶، ۷۴)

بنابراین اولین نشانه‌های فروپاشی و تجزیه در قلمرو طاهری آشکارا از ناحیه طبرستان آغاز شد. طاهریان که در سرنشیبی سقوط بودند عملاً در مقابل قدرت علوبیان طبرستان که حمایت‌های گسترده‌ی مردمی را به همراه داشتند بعد از تلاش‌های بی‌ثمر سلیمان راه تسلیم در پیش گرفتند.

ولایت ری که پیش از این به وسیله‌ی محمدبن جعفر طالبی از دست طاهریان خارج شده بود (ابن اثیر: ۱۳۵۱، ۱۲/۳۱) هر چند بار دیگر به تصرف سپاهیان طاهری درآمد، (مسعودی: ۱۳۷۰، ۲/۲۵۲) اما با اعزام سپاهیان داعی این شهر، بار دیگر از دست طاهریان خارج شد و محمدبن میکال حاکم آن جا که از فرماندهان بزرگ محمدبن طاهر امیر خراسان بود، کشته شد. (میرخواند: ۱۳۷۵، ۲/۲۵۲)

گسترش دامنه‌ی مخالفت با طاهریان باعث گشت تا حسین بن احمد معروف به کوکبی در قزوین و زنجان قیام کند و به دنبال آن کارگزاران حکومت طاهری را از آن منطقه اخراج کرد. (ابن اثیر: ۱۳۵۱، ۱۲/۳۱)

شکست سپاه طاهر و بیرون رفتن آنها از طبرستان به همراه ضعفی که بر حکومت محمدبن طاهر آخرين امیر طاهری در خراسان مستولی شده بود، باعث حرکت داعی به سمت جرجان شد. غلبه‌ی علوبیان بر جرجان که به استقبال عمومی مردم از نماینده‌ی داعی کبیر توأم بود، سبب شد تا سرانجام در سال ۲۵۷ هجری به فرمانروایی عمال طاهری در آن ولایت و سرتاسر طبرستان پایان داده شود. با گسترش قدرت علوبیان در طبرستان طرفداران او شهرهای ری و قزوین را نیز در وقت قدرت زیر فرمان خود داشتند. (هالم: ۱۳۸۵، ۳۵۹)

پیشروی علوبیان به سمت ری بیش از هر چیز موجب نگرانی معتمد خلیفه عباسی شده بود. وی موسی بن بغا را به جنگ علوبیان فرستاد و او موفق شد در سال ۲۵۸ هـ ق، ری را از علوبیان باز گیرد. داعی در مقابل از دست دادن ری به سال ۲۵۹ هجری به قومس حمله کرد و آن جا را از عامل طاهریان گرفت. همزمان با چنین موقعیتی که

داعی در سرتاسر منطقه کسب کرده بود. محمدبن طاهر، امیر خراسان دستخوش مشکلات داخلی و گرفتار حمله یعقوب به نیشابور شده بود. بزرگان دربار او خود به یعقوب نامه نوشتند و او را برای گرفتن حکومت نیشابور تشویق کردند. آنها در نامه‌های خود ذکر کردند: «زودتر بباید شتافت که از این خداوند ما هیچ کاری نیاید جز لهو، تا نظر خراسان که بزرگ غربی است بباد نشود.» (بیهقی: ۱۳۷۱، ۳۲۳) بدین گونه مردم نیشابور خود تمايل به حضور یعقوب در خراسان داشتند. (مجدالدین حسینی: ۱۳۶۲، ۲۰۸)

شاید یکی از دلایل اصلی تمايل آنها به حضور یعقوب پیشروی داعی کبیر در منطقه‌ی طبرستان بوده است. ترس از قدرتمد شدن داعی علوی و حمله‌ی وی به خراسان شاید در دعوت از یعقوب که با آنها قرابت مذهبی داشت، بی‌تأثیر نبوده است، چنان که یعقوب پس از فتح نیشابور برای دلجویی خلیفه از فتح خراسان به سوی طبرستان لشکرکشی کرد. از بین رفتن چهل هزار تن از لشکریان یعقوب در حمله به سوی طبرستان ضربه‌ی سختی به وی بود که در مقابل، موقعیت داعی را در منطقه خراسان قدرت داعی را تا زمان وفاتش به سال ۲۷۰ هجری، بلامنازع ساخته بود. همراه با تکاپوهای سیاسی و نظامی، داعی مراسم مذهبی و رسالت دینی خود را از همان خطبه آغازین معلوم کرده بود. عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) را مبنای حکومت خویش قرار داد و چون «تمام طبرستان را از منازع و معارض خالی یافت فرمان داد به تمام نواحی قلمرو وی نامه نویستند تا همه جا بر وفق مذاهب شیعه در بانگ نماز خیرالعمل گویند. بسم... را در نماز به جهر ادا کنند و در نماز صبح قنوت واجب دارند» (زین‌کوب: ۱۳۷۱، ۱۲۷) علیوان پس از سال‌ها مبارزات سیاسی خویش با درایت حسن بن زید، ملقب به داعی کبیر نخستین حکومت علوی را در ایران برقرار ساختند.

نتیجه‌گیری

وضعیت خاص جغرافیایی طبرستان سبب فرار و پناهنده شدن بسیاری از علیوان به این منطقه شد. سیرت مسلمانی سادات علوی یکی از عوامل موثر در توجه مردمان طبرستان به اسلام بود. بنابر این نوع رفتار علیوان نه تنها تاییدی بر حقانیت آنها از سوی مردم طبرستان، بلکه مهم‌ترین عامل جذب آنها به اسلام نیز به شمار می‌رفت.

تاریخ حضور تشیع و پیدایی اولین حکومت علوی در منطقه‌ی طبرستان نشان می‌دهد که شوق مردم در گرایش به سادات علوی بدان حد بود تنها راه نجات از ستم حکام طاهری و رسیدن به یک حکومت عادلانه در سایه‌ی رهبری علویان و خاندان پیامبر(ص) می‌دیدند. داعی خود اعلام کرده بود عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) را مبنای حکومت خویش قرار خواهد داد. بنابر این تلاش در واگذاری حکومت به علویان و همدلی تمام شهرهای طبرستان به سوی خاندان پیامبر(ص) نشانه‌ای از پیشینه‌ی گرایش و توجه خاص مردم ایران به تشیع به شمار می‌رود.

■ فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- آملی، اولیاء‌الله، تاریخ رویان، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه‌ی عباس خلیلی، تهران، علمی، ۱۳۵۱.
- ۳- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاه خاور، ۱۳۶۶.
- ۴- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون العبر، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۵- ابن طقطقی، محمدبن علی، تاریخ فخری، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۶- ابن مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، حقه و قدم له، дکتور ابوالقاسم امامی، الجزء الرابع طهران، دار سروش، ۱۹۹۷م.
- ۷- اشری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین، ترجمه‌ی محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۸- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۴۹.
- ۹- اصفهانی، حمزه، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۰- اکبری، امیر، «ضرورت‌های سیاسی در دعوت امام رضا(ع) به خراسان» مجله‌ی مشکوه، ش ۸۹، زمستان ۱۳۶۴.
- ۱۱- اکبری، امیر، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد، سمت، ۱۳۸۴.
- ۱۲- بلاذری، احمدبن یحيی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه‌ی اذرتابی آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۱۳- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
- ۱۴- پرگاری، صالح، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- ۱۵- حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، تهران، الهام، ۱۳۶۸.
- ۱۶- خضری، سید احمد، «نقش نهضت‌های علوی در تجزیه قدرت خلافت عباسی» کیهان اندیشه، ش ۶۹، آذر و دی ۱۳۷۵.
- ۱۷- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۵۳.
- ۱۸- زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۹- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.

- ۲۰- طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، ترجمه‌ی حجت‌ا... جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- ۲۱- فرای، ریچارد، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه‌ی حسن انشو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲۲- کسری، احمد، شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۳- العيون و الحدائق فی اخبار الحقایق، الجزء الرابع، تحقيق عمر السعیدی، دمشق، المعهد الفرنیس، ۱۹۷۲م.
- ۲۴- مجددالدین حسینی، محمد، زینت المجالس، تهران، کتابخانه‌ی سنای، ۱۳۶۲.
- ۲۵- مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه‌ی محمد جواد مشکور، به کوشش حسین تسبیحی، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۸.
- ۲۶- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۲۷- میرخواند، روضه‌الصفا، تهذیب و تلخیص زریاب خوبی، تهران، علمی، ۱۳۷۵.
- ۲۸- هالم، هانیس، تشیع، ترجمه‌ی محمد تقی اکبری، تهران، نشر ادیان، ۱۳۸۵.
- ۲۹- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

30- M. Rekaya ((MAZYAR)), Iranica, Tom2, Leiden, 1973.